



خدا اینامگ

شاهنامهٔ فارسی میانه

یاکوهامین - آنتیلا

ترجمهٔ مهناز بابایی



برندهٔ جایزهٔ جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران

خداینامگ

شاهنامه فارسی میانه

یاکو هامین آنتیلا

ترجمه

مهناز بابایی



آمنارات فروارید

سرشناسه:	هامین - آنتیلا، یاکو Hameen-Anttila, Jaackko
عنوان و نام پدیدآور:	خداینامگ: شاهنامه فارسی میانه / یاکو هامین آنتیلا: ترجمه مهناز بابایی.
مشخصات نشر:	تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری:	۳۲۱ ص.
شابک:	978-964-191-863-9
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: Khwadāynamag: the Middle Persian Book of Kings
یادداشت:	کتابنامه: ص ۴۹۱.
عنوان دیگر:	شاهنامه فارسی میانه.
موضوع:	خدای‌نامه Khwadāynamag
موضوع:	ادبیات پهلوی - تاریخ و نقد
موضوع:	ایران - تاریخ - ساسانیان، ۲۲۶-۶۵۱ م. - تاریخ‌نویسی
موضوع:	Iran - History - Sassanids, 226-651 - Historiography
موضوع:	ایران - تاریخ - ساسانیان - ۲۲۶-۶۵۱ م - اسناد و مدارک
موضوع:	Iran J History J Sassanids, 226-651 - Source
ردبندی کنگره:	PIR ۱۷۱۸
ردبندی دیوبی:	۸۶۰/۰۶۹
شماره کتابشناسی ملی:	۶۷۲۷۴۹۰



انتشارات مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵
 دفتر: ۰۰۸۶۴۰۰۶۶۴ - ۰۲۶ - ۶۶۴۱۴۰۶۶۴ - ۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۰۲۷ - ۶۶۴۸۴۰۳۷ فروشگاه: ۶۶۴۶۷۸۴۸
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvarid.pub



خداینامگ

شاهنامه فارسی میانه

یاکو هامین آنتیلا

مهناز بابایی

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹

چاپخانه: هوران

تیراژ: ۴۴۰

شابک ۹-۸۶۳-۱۹۱-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-191-863-9

۶۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
مقدمه مترجم.....	۱۱
فصل اول: خداینامگ و زمینه‌های آن.....	۱۳
۱-۱ مباحث مقدماتی.....	۱۳
۱-۱-۱ عنوان خداینامگ.....	۱۳
۱-۱-۲ خداینامگ چه بوده است؟.....	۱۵
۱-۱-۳ خداینامگ و تاریخ ملی ایرانیان: تعریف اصطلاحات.....	۱۹
۱-۲ منابع تاریخی فارسی میانه.....	۲۴
۱-۲-۱ یادگار زریران.....	۲۵
۱-۲-۲ کارنامه اردشیر بابکان.....	۲۶
۱-۲-۳ دیگر کتاب‌های دارای مطالب تاریخی.....	۲۷
۱-۳ منابع کهن به دیگر زبان‌ها.....	۲۹
۱-۳-۱ آگانیاس.....	۲۹
۱-۳-۲ منابع دیگر.....	۳۶
۱-۴ سنت شفاهی.....	۳۸

فصل دوم: ترجمه متون: گذر از یک مرز زبانی ۴۱

۲-۱ نهضت ترجمه و پیش‌زمینه‌های آن ۴۱

۲-۲ ترجمه متون فارسی میانه ۴۳

۲-۲-۱ آثار مرتبط با تاریخ ملی ایرانیان ۴۵

۲-۲-۲ آثار دیگر ۵۷

۲-۳ افسانه اسکندر ۶۲

۴-۲ ترجمه در هزاره نخست ۶۹

فصل سوم: ترجمه‌های عربی خداینامگ ۷۷

۳-۱ فهرست حمزه ۷۸

۳-۲ مترجمان و آثار آنها ۸۶

۳-۲-۱ محمد بن الجهم برمکی ۸۷

۳-۲-۲ تاریخ ملوک‌الفرس، برگرفته از خزانه خلیفه مأمون ۸۸

۳-۲-۳ زادویه بن شاهویه اصفهانی ۸۸

۳-۲-۴ بهرام بن مهران بن مطیار اصفهانی ۸۹

۳-۲-۵ هشام بن قاسم اصفهانی ۹۱

۳-۲-۶ بهرام بن مردانشاه ۹۱

۳-۲-۷ اسحاق بن یزید ۹۲

۳-۲-۸ فرخان و عمر بن فرخان ۹۳

۳-۲-۹ بهرام الهروی المعجوسی ۹۵

۳-۲-۱۰ رامین ۹۵

۳-۲-۱۱ عمر کسری و موبد المتوکل ۹۵

۳-۳ موسی بن عیسی کسروی ۹۷

۳-۴ ابن مقفع و نهاية‌الارب ۱۱۰

۳-۵ منابع و ماهیت این ترجمه‌ها ۱۲۱

۳-۶ تاریخ ایران پیش از اسلام در متون تاریخی اولیه عربی و فارسی ۱۲۳

۳-۷ محتوای کتاب ترجمه ابن مقفع ۱۵۴

فصل چهارم: شاهنامه‌های فارسی کلاسیک ۱۵۹

۴-۱ شاهنامه‌های دیگر ۱۶۱

۴-۱-۱ مسعودی مروزی ۱۶۱

۴-۱-۲ ابوالعلی محمد بلخی ۱۶۴

۴-۱-۳ ابوالموید البلخی ۱۶۶

۴-۱-۴ دقیقی ۱۶۹

۴-۲ شاهنامه مشهور ۱۷۱

۴-۳ بلعمی ۱۷۷

۴-۴ ثعالبی ۱۷۹

۴-۵ فردوسی ۱۸۲

۴-۶ فردوسی، ثعالبی و متون پهلوی ۱۸۹

۴-۷ گونه ادبی «نامه‌ها» ۱۹۹

فصل پنجم: دو مورد مطالعاتی ۲۰۷

۵-۱ رستم در ادبیات عربی و فارسی ۲۰۷

۵-۲ ارماتیل و گرمانیل: شکل‌گیری یک رخداد در شاهنامه فردوسی ۲۳۶

فصل ششم: بازگشت به خداینامگ ۲۵۳

۶-۱ یک خداینامگ یا چندین نسخه مختلف؟ ۲۵۳

۶-۲ فهرست مطالب، حجم، منابع و تاریخ نگارش خداینامگ ۲۶۳

فصل هفتم: ترجمه متون کلیدی در خصوص خداینامگ ۲۷۵

۷-۱ آگاتیاس ۲۷۵

۷-۲ مسعودی ۲۷۶

۷-۳ حمزه اصفهانی ۲۷۸

۷-۴ مقدمه شاهنامه مشهور ۲۸۰

- ۲۸۵..... ۷-۵ ابن ندیم.....
- ۲۸۶..... ۷-۶ تاریخ بلعمی.....
- ۲۸۶..... ۷-۷ فردوسی.....
- ۲۸۹..... ۷-۸ بیرونی.....
- ۲۸۹..... ۷-۹ مجمل التواریخ.....

- ۲۹۱..... کتابنامه.....
- ۲۹۱..... کلید واژه‌ها:.....
- ۲۹۱..... منابع عربی و فارسی:.....

مقدمه

در میان کتاب‌های نگاشته‌شده به زبان پهلوی که نام آن‌ها امروز شناخته شده اما متن آن از میان رفته است، کتاب *خدا/ینامگ* از همه برجسته‌تر است. نه تنها این «تاریخ رسمی ساسانیان» امروزه از بین رفته است، بلکه حتی نمی‌توان یک عبارت یا جمله به زبان فارسی میانه را به راحتی به آن نسبت داد. همچنین ترجمه‌های عربی آن تقریباً همگی از میان رفته‌اند و مقداری اندک از محتوای آن‌ها باقی مانده است.

با این حال، به نظر می‌رسد تمام محققان این رشته، کتاب *خدا/ینامگ* را می‌شناسند. از نظر برخی، *شاهنامه* فردوسی به معنای واقعی دقیقاً برابر با کتاب *خدا/ینامگ* ساسانی است و از دیدگاه برخی اخبار دیگر، آثار عربی موجود یا ترکیبی از نقل قول‌های باقی مانده در منابع موجود، با کمی تردید می‌تواند نشانگر مطالب از دست رفته *خداینامگ* باشد. اکثر این محققان حتی قدری دچار این تردید نمی‌شوند که از خود پرسند یک متن خاص ممکن است چه ارتباطی با *خدا/ینامگ* ساسانی داشته باشد و حتی از این فراتر رفته و به طور خلاصه در مورد «سنت *خداینامگ*» سخن می‌گویند، بدون آن‌که مفهوم دقیق این اصطلاح را مشخص کنند.

فقدان بحث انتقادی در مورد *خداینامگ* تعجب‌آور است، در حالی که اهمیت آن برای تاریخ‌نویسی اواخر عهد باستان و سده‌های نخستین اسلامی بسیار زیاد است. این کتاب نه تنها به عنوان بخشی از ادبیات مختصر غیرمذهبی پهلوی از اهمیت بسیاری برخوردار است، بلکه برای بازسازی وقایع تاریخی دوره ساسانی و همچنین درک پیدایش نوشته‌های تاریخی عربی و ارتباط فردوسی با منابع خود نیز بسیار مهم است. تمام این‌ها در زمینه‌های مربوط به خود از سؤالات اساسی است.

در این جا می‌توان به دو نمونه اشاره کرد: یکی در خصوص سنت عربی و دیگری در مورد ادب فارسی. پرسش در خصوص پیدایش سنت تاریخ‌نگاری عربی تقریباً بدون استناد از دیدگاه

اسلامی، از طریق احادیث و اخبار مطرح می‌شود و از این دیدگاه چنین رایج است که کتاب‌های تاریخی توسط ابن‌اسحاق و نسل او شروع شده و اخبار مربوط به زندگانی پیامبر و ظهور دین اسلام بر اساس سنت شفاهی یا یادداشت‌هایی مختصر حفظ شده است. چنین دیدگاهی این واقعت را نادیده می‌گیرد که کتاب *خداینامگ* چندین دهه قبل از درگذشت ابن‌اسحاق به‌عنوان کتابی کامل به عربی ترجمه شده بود. از آن‌جا که این متن برای نخستین مورخان عربی به‌خوبی شناخته شده بود، نمی‌توان آن را از سنت اصلی تاریخ‌نگاری عربی جدا دانست یا چنین فرض کرد که این کتاب تنها در حوزه نهضت ترجمه تأثیرگذار بوده و در میان مورخان جایگاهی نداشته است. مورخانی همچون ابن‌قتیبه، دینوری و طبری برای نگارش بخش تاریخ ایرانیان در کتاب‌های خود، تا حد زیادی وابسته به مطالبی بودند که برآمده از ادبیات فارسی میانه بود.

اما در خصوص سنت ایرانی، می‌توان به مبحث منابع شاهنامه فردوسی به‌عنوان بخشی از مطالعات مربوط به *خداینامگ* اشاره کرد. کومیکو یاماموتو در کتاب خود با عنوان زمینه‌های شفاهی حماسه‌های ایرانی (۲۰۰۳) اظهار داشت که مطالعه منابع شاهنامه فردوسی به بن‌بست رسیده و دیدگاه‌های دیگری در این خصوص لازم است. اگرچه یاماموتو در خصوص لزوم مطرح شدن دیدگاه‌های تازه کاملاً درست می‌گوید اما خود او در بررسی منابع چندان منصفانه عمل نکرده است. درست است که موضوع منابع مورد استفاده فردوسی امروزه مبحثی تکراری و خسته‌کننده شده اما این تکرار و دوباره‌گویی به سبب ماهیت پرسش در خصوص منابع فردوسی نیست، بلکه به سبب استفاده محدود و تکراری از منابع مطالعاتی از سوی پژوهشگران است. تجزیه و تحلیل کامل کتاب *خداینامگ* و ادبیات عربی و فارسی وابسته به آن، کمک می‌کند تا این متن را در جایگاه مناسب خود قرار دهیم، پس از آن می‌توانیم به دیدگاهی تازه‌تر در خصوص شاهنامه فردوسی نزدیک شویم.

باین‌حال، کتاب پیش‌رو نه در خصوص تاریخ‌نگاری عربی است و نه شاهنامه فردوسی. تمرکز این کتاب روی کتاب گمشده پهلوی *خداینامگ* و ترجمه‌های آن در دوره اسلامی است. باین‌حال، ضمن تلاش برای نشان دادن آنچه بین قرون هشتم تا دهم میلادی در این خصوص وجود داشته و همچنین بررسی پیوندهای موجود میان متون مستقل دوره اسلامی، امیدوارم این پژوهش برای محققانی که در دو زمینه فوق پژوهش می‌کنند، مفید باشد.

من از دیدگاه‌های مختلفی در خصوص کتاب *خداینامگ* بحث خواهم کرد. فصل اول اصطلاحات را روشن می‌کند و منابع پیش از اسلام را که برای مطالعه *خداینامگ* حائز مرجعیت هستند، معرفی می‌کند. برخی از متون پهلوی که در این فصل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند، مربوط به دوره اسلامی هستند اما از منابع قدیمی‌تر بهره می‌برند. فصل دوم به‌شکل

کلی در خصوص سنت ترجمه در سده‌های میانی یعنی زمانی است که *خدا/ینامگ* از پهلوی به زبان عربی ترجمه شده است و همچنین مروری کلی بر آنچه از فارسی میانه به عربی ترجمه شده بود انجام می‌دهد. فصل سوم به ترجمه‌های عربی *خدا/ینامگ* می‌پردازد و فصل چهارم به روایات مختلف تاریخ ملی ایرانیان به زبان فارسی (شاهنامه‌های فارسی) تا عصر فردوسی و کمی پس از آن می‌پردازد. فصل پنجم شامل دو مطالعه موردی است که در آن محتوای *بالقوة خدا/ینامگ* از طریق تجزیه و تحلیل آثاری که به نحوی با *خدا/ینامگ* ساسانی ارتباط دارند، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. فصل ششم به سؤالات مطرح‌شده در فصل اول برمی‌گردد و مباحث مطرح‌شده در این کتاب را خلاصه می‌کند، این کتاب با فصل هفتم به پایان می‌رسد، فصلی که مهم‌ترین روایات از منابع عربی و فارسی در اختیار خواننده قرار داده شده است.

توضیحات فنی

در این کتاب به‌طور عمده از متون سه زبان مختلف پهلوی، عربی و فارسی کلاسیک استفاده شده است که یک بازه زمانی ۷۰۰ ساله (۵۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی) را دربرمی‌گیرد. در آوانویسی واژگان پهلوی، من از سیستم دیوید مک‌کنزی (۱۹۷۱) استفاده کرده‌ام که در مطالعات فارسی میانه روش استاندارد است. تنها به‌جای استفاده از x از kh و به‌جای š از sh استفاده کرده‌ام.^۱

اصطلاح فارسی کلاسیک زمانی استفاده می‌شود که احتمال سردرگمی بین فارسی میانه و فارسی نو وجود داشته باشد. اصطلاح فارسی کهن در این کتاب به‌طور معمول مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. اصطلاح پهلوی به‌طور خاص برای اشاره به سنت کتابی ادبیات زرتشتی اشاره دارد، درحالی‌که فارسی میانه یک اصطلاح بزرگ‌تر است، همچنین اشکال دیگر زبان معاصر را نیز در بر می‌گیرد. هر دوی این اصطلاحات در این کتاب استفاده می‌شوند.

در این کتاب هر جا به دوران اسلامی ارجاع داده می‌شود، از دو سیستم گاه‌نگاری هجری و میلادی به‌شکل توأمان استفاده شده است، بنابراین به‌عنوان مثال ۹۶۱/۳۵۰ یعنی سال ۳۵۰ هجری و ۹۶۱ میلادی.

در مورد برخی از کتاب‌های مهم که در دو نسخه مهم یا یک ترجمه متداول موجود است، من به هر دو نسخه (و ترجمه) اشاراتی می‌کنم تا به خواننده کمک کنم نسخه مورد

۱. توضیحات نویسنده در ادامه درباره شیوه آوانویسی متون عربی و فارسی نو به رسم الخط لاتین در متن ترجمه فارسی این کتاب زاید است و تنها کاربرد آن در متن انگلیسی کتاب است، چراکه در هر صورت در این ترجمه تمام این اسامی به رسم الخط اصلی نوشته شده است. (مترجم)

نظر خود را پیدا کند. ویرایش متون کهن توسط یک خط مورب از هم جدا می‌شوند و ترجمه‌های آن متون توسط دو خط مورب از هم جدا می‌شود. آثار زیر به این روش ارجاع شده است:

- Ibn al-Nadīm, *Fihrist*: ed. Tajaddud/ed. Flügel//trans. Dodge (1970).
 al-Bīrūnī, *Āthār*: ed. Adhkā'ī/ed. Sachau//trans. Sachau (1923).
 al-Mas'ūdī, *Tanbīh*: ed. de Goeje//trans. Carra de Vaux (1896).
Mujmal al-tawārīkh: ed. Najmabadi-Weber/ed. Bahār.
 al-Ṭabarī, *Ta'rikh*: ed. de Goeje et al.//trans. Rosenthal et al. (1987–2007).

بنابراین به‌عنوان مثال در نقل قول از *الفهرست ابن‌ندیم*، من به ویرایش تجدد ارجاع داده‌ام اما در موارد مهم‌تر به ویرایش فلوگل و ترجمه داج نیز ارجاع داده شده است. به این ترتیب، به‌عنوان مثال ارجاع «ص ۵۸۹//۲۴۵/۳۰۵» به معنای ارجاع به ویرایش تجدد (صفحه ۳۰۵) و ویرایش فلوگل (صفحه ۲۴۵) و ترجمه داج (صفحه ۵۸۹) است (ویرایش فواد سعید به‌طور جدی دارای اشکالاتی ناخواسته است و به‌جز در موارد نادر، در این تحقیق استفاده نخواهد شد. ترجمه داج غالباً ناقص است. هر دو باید با دقت استفاده شوند).
 اگر ارجاعی ذکر نشده باشد، ترجمه متن توسط خود من انجام شده، حتی در مواردی که ارجاع داده شده نیز چنین است.

من از ناشران برای مجوز استفاده مجدد از مطالبی که قبلاً در مقالات زیر چاپ شده‌اند، تشکر می‌کنم:

- “al-Maqqdisī and His Sources,” *Orientalia Lovaniensia Analecta* 207 (2012): 151-163;
 “al-Kisrawī and the Arabic translations of the *Khwadāy-nāmag*,” *Studia Orientalia* 114 (2013): 65-92;
 “Armāyil and Garmāyil: the Formation of an Episode in Firdawsi’s *Shāhnāme*,” *WZKM* 104 (2014): 87-103;
 “Ibn al-Muqaffa’ and the Middle Persian Book of Kings,” *Orientalia Lovaniensia Analecta* 254 (2017): 171-184;
 “Rustam in Arabic Literature and the Middle Persian *Khwadāy-nāmag*,” *WZKM* 107 (2017).

همچنین از دکتر ایلکا لیندستد (هلسنکی) تشکر می‌کنم که مهربانانه پیش‌نویس این کتاب را خوانده و پیشنهادات ارزشمند بسیاری را ارائه داده است که توانسته‌ام در نسخه نهایی از آن‌ها استفاده کنم.

مقدمه مترجم

«خداینامه» عنوان کتابی تاریخی به زبان فارسی میانه بوده است که حاوی اخبار و روایات پادشاهان ایران در روزگار باستان تا برآمدن اعراب مسلمان بوده است. متأسفانه این کتاب امروزه از میان رفته است و جز نام چیزی از آن باقی نمانده است. امروزه حتی محتوا و مطالب این کتاب نیز به درستی دانسته نیست. نویسندگان مسلمان در سده‌های میانی در چندین نوبت به این کتاب و ترجمه(های) عربی آن اشاره کرده‌اند. پژوهش در خصوص این کتاب از اواخر سده نوزدهم میلادی مورد توجه مستشرقان قرار گرفت اما با وجود گذر چنین زمان طولانی، محتوای این کتاب و ارتباطش با روایات ملی ایرانیان که در آثار نویسندگان متأخر به زبان‌های فارسی نو و عربی باقی مانده شناخته است. پژوهشگران اغلب با تکیه بر روایات نویسندگان دوره اسلامی سعی نمودند تا آن‌جا که ممکن است پرده از اسرار این کتاب گمشده بردارند. کتاب پیش رو تازه‌ترین پژوهش علمی در خصوص این کتاب بر پایه تحلیل تمام منابع و شواهد موجود از این کتاب است.

نویسنده کتاب، یاکو هامین آنتیلا، در این کتاب موفق شده است تا با نگاهی تازه و انتقادی نسبت به بازتاب کتاب *خدا/ینامه* در عصر اسلامی تا آن‌جا که امکان دارد به ماهیت اصلی این کتاب نزدیک شود. او در این پژوهش به سبب نگاهی انتقادی خود توانسته به نتایجی متفاوت و جالب توجه در خصوص *خدا/ینامه* برسد که به شکلی بنیادین با آرای پژوهشگران پیشین متفاوت است.

در ترجمه کتاب حاضر نکاتی وجود دارد که خواننده باید به آن‌ها توجه داشته باشد.

نخستین نکته در خصوص عنوان کتاب گمشته است. نام این کتاب در منابع فارسی میانه ذکر نشده است و تنها در عصر اسلامی است که از این کتاب با نام «خداینامه» یاد شده است. بر اساس یک بازسازی معکوس عنوان این کتاب در زبان فارسی میانه می‌بایست به شکل *Kh^wadāy-Nāmag* بوده باشد. مترجم به این نکته آگاه است که این عنوان در رسم الخط فارسی باید به شکل خودای‌نامگ نوشته شود اما به سبب پرهیز از آشنایی زدایی، در برگردان صورت فارسی میانه این نام از نام «خداینامگ» استفاده شده است. همچنین در ترجمه پیش رو به پیروی از متن اصلی کتاب از دو عنوان «خداینامگ» و «خداینامه» به تناوب استفاده شده است. این دوگانگی به سبب ایجاد تمایز میان نسخه اصلی کتاب به زبان فارسی میانه و ترجمه (های) آن به زبان عربی است. بدین معنا که هر کجا صورت «خداینامگ» آورده شده، منظور نسخه فارسی میانه کتاب، و هر جا «خداینامه» آمده منظور ترجمه این کتاب به زبان عربی (و یا ای بسا فارسی نو) است. در نهایت باید گفت که هم اصلی فارسی میانه و هم تمام ترجمه‌های این کتاب امروزه از میان رفته است.

دومین نکته شیوه ارجاع دهی به منابع کهن در کتاب حاضر است. نویسنده کتاب برای ارجاع به این متون از شیوه‌ای استفاده است که در پیش‌گفتار خود در خصوص آن توضیح داده است. در ترجمه حاضر نیز شیوه نویسنده حفظ شده است و هر جا برای ارجاع به یک صفحه خاص از یک منبع کهن از چند شماره مختلف استفاده شده به معنای ارجاع به ترجمه‌ها و ویرایش‌های مختلف موجود از آن اثر است. همچنین نویسنده در متن کتاب بنابر فراخور از جملات و گاه ترکیب‌های فارسی و یا عربی (بدون ترجمه آن‌ها به انگلیسی) با استفاده از رسم الخط لاتین استفاده کرده است. از آن جا که هدف نویسنده تأکید بر ماهیت اصیل این جملات بوده است، در ترجمه حاضر آن عبارات عربی به رسم الخط عربی بازنویسی شده است و با پیروی از روش نویسنده از ترجمه آن‌ها خودداری شده است. در خصوص عبارات فارسی نیز ناگفته پیداست که نیازی به ترجمه نبوده و تنها از رسم الخط لاتین به فارسی بازنویسی شده‌اند.

امید است که ترجمه حاضر گامی کوچک در جهت استفاده پژوهشگران و علاقه‌مندان به تاریخ ایران باستان و همچنین ادبیات فارسی و به خصوص شاهنامه‌پژوهی بردارد.

فصل اول

خداینامگ و زمینه‌های آن

۱-۱ مباحث مقدماتی

این کتاب دربردارنده دو سؤال اساسی است: نخست آن که *خداینامگ* چیست؟ و این اثر چگونه بر تاریخ‌نگاری و ادبیات حماسی عربی و فارسی کلاسیک تأثیر گذاشته است؟ قبل از این که به شکلی عمیق‌تر به این سؤالات پرداخته شود، باید چندین مسئله اولیه مورد بحث قرار گیرد.^۱

۱-۱-۱ عنوان *خداینامگ*

عنوان «*خداینامگ*» (*Khvādnāmag*) در ادبیات علمی برای اشاره به یک اثر تاریخی گمشده به زبان فارسی میانه استفاده شده است که توسط ابن مقفع به زبان عربی ترجمه شده بود. به شکلی دقیق‌تر، این یک عنوان بازسازی شده است که در هیچ‌کجای ادبیات فارسی میانه از آن نامی برده نشده است. این بازسازی بر اساس عنوان «*خداینامه*» است

۱. برای پژوهش‌های پیشین در خصوص *خداینامگ* و تاریخچه تحول آن بنگرید به:

Rypka (1959): 152-164, Boyce (1968b): 57-60, Yarshater (1983): 359-480, Shahbazi (1991): Safā (1374): 78-91, Cereti (2001): 191-200, Rubin (2005), (2008a) & (2008b), Khāliqī-Mutlaq (2007-08), Macuch (2009): 173-181, Jackson Bonner (2011) and (2015), and Daniel (2012).

همچنین در خصوص فردوسی بنگرید به:

که در چند منبع تاریخی به زبان عربی از آن یاد شده و کاتبان بعدی، اغلب صورتی تحریف‌شده از آن را به دست می‌دهند.

کهن‌ترین منبع تاریخی برای صورت عربی‌شدهٔ این عنوان، کتاب *التنبیه والاشراف* مسعودی (صص ۱۰۶ و ۱۵۰) به شکل «خدایناماه» است. حمزهٔ اصفهانی نیز در تاریخ خود به همین کتاب اشاره کرده است (ص ۱۶). موسی بن عیسی الکسروی در کتاب خود گفته است: «من بر کتابی که خداینامه خوانده می‌شد نظر افکندم و این همان کتابی است که چون از فارسی به عربی ترجمه شد، تاریخ *ملوک الفرس* نامیده شد.» این نویسنده در جاهای دیگر کتاب خود (صص ۲۲ و ۵۰) از همین عنوان استفاده کرده است.

همچنین این ندیم در کتاب *الفهرست* (صص ۱۱۸/۱۳۲ // ۲۶۰) از کتابی با عنوان *خداینامه فی السیر صحبت* کرده است و در جای دیگری از کتاب *الفهرست* خود (صص ۳۰۵/۲۴۵ // ۵۸۹) به شخصی به نام اسحاق ابن یزید اشاره کرده و در خصوص او چنین گفته است: «از میان کتاب‌هایی که او ترجمه کرده، کتاب *سیرت الفرس* است که * خداینامه شناخته می‌شود.» در این جا صورت به کاررفته کاملاً متفاوت است (در ویرایش تجدید به صورت *HD'D-nāme* و در ویرایش فلوگل به صورت *Ikhthiyār-nāme*^۱؛ داج در ترجمهٔ خود از ویرایش فلوگل پیروی کرده است.) با این حال، صورت صحیح و اصیل آن محل تردید است.^۲

این عبارات در خصوص عنوان دقیق فارسی میانه شبههٔ اندکی باقی می‌گذارند و در منابع اولیهٔ کلاسیک فارسی نیز شواهد بیشتری در این خصوص به دست می‌آید. چند نسخه از تاریخ ملی ایرانیان در ادبیات کلاسیک فارسی با عنوان «شاهنامه» نامگذاری شده است. در دوران اسلامی عنوان «خدای» که در معنای اصیل خود به مفهوم «پادشاه، ارباب» بود، دچار تحول شد و استفاده از آن به جز چند استثنا کنار گذاشته شد^۳ و چنین به نظر

1. Ed. Fu'ād Sayyid II: 151 = Bakhtiyār-nāme

حقیقت آن است که کتابی به نام بختیارنامه وجود داشته اما استفاده از آن در این جا اشتباه است. دو کتاب مستقل به نام بختیارنامه وجود داشته است. نخست کتابی در خصوص اعمال بختیار، یکی از آخرین اعضای خاندان قهرمانان سیستانی (van Zutphen 2014: 80) و دیگری کتابی کاملاً بی‌ارتباط با موضوع ما که در خصوص داستان‌های عامیانه است. بنگرید به: Hanaway (1998).

2. Zakeri (2007a) I: 133, n. 88.

۳. این واژه در اصطلاحاتی همچون ناخدا، کدخدا، خداکش، بخاراخدای، گزگانان‌خدای بر جای مانده است. برای اطلاعات بیشتر در خصوص این دو صورت آخر و همچنین بحثی کلی دربارهٔ این واژه بنگرید به:

Safā 1374: 83–84

همچنین بنگرید به:

Shahbazi (1990): 208–209, and Shayegan (1998)

می‌رسد که عنوان شاهنامه ترجمه‌ای دقیق از عنوان فارسی میانه *خدا/ینامگ* بوده است. با این حال، این به آن معنا نیست که هریک از شاهنامه‌های قرن دهم میلادی یا بعد از آن، ترجمه این کتاب بوده است (بنگرید به فصل ۱-۳ و ۲-۳).
در کل به نظر می‌رسد که استفاده از عنوان (بازسازی‌شده) فارسی میانه *خدا/ینامگ* اقدامی بی‌خطر باشد، هرچند این پرسش که آیا این اثر دارای عنوانی دقیق‌تر بوده یا خیر، همچنان مطرح است.

۲-۱-۱ خداینامگ چه بوده است؟

به نظر می‌رسد که کتاب *خدا/ینامگ*، یعنی بخش مهمی از تاریخ ملی ایران، در اصل در دوره ساسانیان و تا پایان قرن ششم نوشته شده باشد (بنگرید به فصل ۲-۶).
نظرات مختصر تودور نولدکه (۱۸۷۹ الف: ۲۸-۱۳) در مقدمه خود بر ترجمه کتاب *تاریخ طبری* در خصوص *خدا/ینامه*، بر ادبیات علمی پس از وی تأثیر بسیار زیادی گذاشته است و ارائه مختصری از نظرات او می‌تواند نقطه شروع مناسبی برای این بحث باشد.
نولدکه (۱۸۷۹ الف: ۱۵-۱۴) به شباهت اساسی محتوای *شاهنامه* فردوسی و آثار مورخان عرب اشاره کرده و به این نتیجه رسیده است که به نظر نمی‌رسد فردوسی برای گزارش‌های خود مستقیماً از منابع عربی استفاده کرده باشد و شباهت موجود میان مطالب او و منابع عربی، حاصل استفاده از یک منبع مشترک است. از دیدگاه او این منبع مشترک کتابی کهن بوده که در مقدمه *شاهنامه* بایستقری به آن اشاره شده است.^۱ این مقدمه امروزه اغلب به عنوان یک منبع متأخر و غیر قابل اطمینان در نظر گرفته می‌شود. علاوه بر این، نولدکه این کتاب کهن را برابر با *خدا/ینامگ* دانسته است: «شناسایی این کتاب به عنوان *خداینامه*، اقدامی جسورانه نیست...».

همان‌طور که بعداً خواهیم دید، این شناسایی نولدکه کمی بی‌پروا بوده اما حقیقت آن است که نظر نولدکه تا به امروز به عنوان نظر غالب باقی مانده است. همچنین نولدکه منابع مختلف عربی برای تاریخ پیش از اسلام ایران را با یکدیگر مقایسه کرد و دو خط اساسی داستان را تشخیص داد که یکی از آن‌ها (بازمانده در اثر ابن‌قتیبه دینوری، اوتخیوس ابن بطریق، نسخه بی‌نام اشپرینگر و همچنین بخش‌هایی از طبری) نماینده

1. Dabir-Siyāqī (1383): 158-161 (= Shāhnāme, ed. Macan I: 11-13).

این موضوع در فصل ۲-۶ یادداشت ۲۸ مورد بحث قرار گرفته است.

مستقیم ترجمهٔ ابن مقفع از *خداینامگ* بوده و به این ترتیب ممکن است روایات موجود در این آثار، به شکلی عمده محتوای این کتاب از دست رفته را بازسازی کنند.

نولدکه چنین فرض کرد که *خداینامگ* در اصل در زمان سلطنت خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.) نگاشته شده است. اگر ما *خداینامگ* را با سالنامه‌های سلطنتی^۱ (فصل ۱-۳-۱) یکسان بدانیم، این فرضیه ممکن است با شواهد ارائه شده از کتاب تواریخ آگاثیاس (مرگ: ۵۸۲ م.) پشتیبانی شود. این فرض منطقی است، زیرا فرهنگ ادبی در زمان سلطنت درازمدت این پادشاه رونق گرفت، اما باید تأکید کرد که هیچ شاهد مستقیمی برای این مهم وجود ندارد و منابع بعدی از فعالیت‌های کلی ادبی خسرو انوشیروان آگاه بودند و مستعد آن بودند تا هرگونه کار مهم را مربوط به دورهٔ سلطنت او بدانند. مباحث مربوط به تاریخ نگارش این اثر در فصل ۲-۶ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

همچنین نولدکه چنین تصور می‌کرد که بعدها در این کتاب تجدیدنظری‌هایی اعمال شده است و او روایت‌های متنوع و مختلف مربوط به تاریخ پیش از اسلام ایران از این منبع واحد را به واسطهٔ نسخ تجدیدنظرشدهٔ بعدی شناسایی نمود. با وجود این، منابعی که نولدکه به آن‌ها استناد کرده هیچ‌کدام به شکل مستقیم اشاره نکرده‌اند که مطالب خود را از *خداینامگ* گرفته‌اند. همان‌گونه که ما در ادامه خواهیم دید (فصل ۲-۱ و ۲-۲)، مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد تا فرض کنیم تمام اطلاعاتی که در مورد ایران پیش از اسلام به اعراب مسلمان رسیده بود، از یک منبع واحد نشأت گرفته است.

هرچند که ایده‌های نولدکه بسیار فرضی و نظری بود،^۲ اما این فرضیات به‌طور کلی توسط محققان بعد از او پذیرفته شد و دستورالعمل‌هایی را برای تحقیقات بعدی ارائه کرد، با وجود این، برخی از محققان در سال‌های اخیر چارچوب‌هایی را که فرضیهٔ نولدکه مشخص کرده بود، شکسته‌اند. همان‌طور که در این کتاب نشان داده شده، دلایل زیادی برای به‌روزرسانی درک ما از چیستی *خداینامگ* وجود دارد.

کتاب *خداینامگ* سال‌ها پس از نگارشش از میان رفت و ناپدید شد اما هم منابع

1. Annali Royal Anatoly

۲. همان‌گونه که جکسون بونر به‌درستی اشاره کرده است، نه ابن‌قتیبه و نه طبری در آثار خود به شخص ابن‌مقفع و نام او اشاره نکرده‌اند:

Jackson Bonner (2015): 48.

همچنین طبری دقیقاً تنها یک بار به نام او اشاره کرده است (88: 1979//XXVII: II)، که آن یک مورد نیز در خصوص مسائل مربوط به ایرانیان نیست.

سده‌های میانی و هم مطالعات نوین در این نکته که این کتاب حاوی اخباری از تاریخ ملی ایرانیان بوده است، هم‌رأی هستند. هدف این کتاب ارائه گزارشی دقیق از محتویات *خداینامگ* است و نتایج حاصل از این مباحث همگی در فصل ۲-۶ جمع‌بندی شده‌اند.

در قرن هشتم میلادی، کتاب *خداینامگ* توسط ابن مقفع از زبان فارسی میانه به عربی ترجمه شد (بنگرید به فصل ۳-۱ و ۳-۴) و دیگر نویسندگان دوره اسلامی ترجمه‌هایی جدید یا نسخه‌هایی تازه از ترجمه ابن مقفع را فراهم ساختند (بنگرید به فصل ۳-۲ و ۳-۳). به علاوه، حجم زیادی از اطلاعات تاریخی در خصوص تاریخ ملی ایرانیان از طریق ریشه‌هایی مستقل، سده‌ها پس از فتوحات مسلمین در ایران، چه از طریق نوشتاری و چه از طریق شفاهی راه خود را در متون عربی و فارسی نو گشودند. بعدها همین اطلاعات تاریخی در ادبیات تاریخی عربی و فارسی حفظ شد و ظاهراً دیگر هیچ ترجمه جدیدی از متون پهلوی در هزاره دوم میلادی صورت نگرفت.

دیگر ترجمه‌ها از متون تاریخی فارسی میانه به زبان عربی، به‌خوبی مستند شده‌اند (فصل ۱-۲-۲)، حتی اگر بیشتر این متون همچون *خداینامگ* امروزه از میان رفته باشند. ما هیچ شهادتی در دست نداریم که کتاب *خداینامگ* مستقیماً از زبان فارسی میانه به زبان فارسی نو ترجمه شده باشد. درحالی‌که احتمالاً کتاب *خداینامگ* هیچ‌گاه مستقیماً به زبان فارسی کلاسیک ترجمه نشد، ممکن است (در این جا من به‌خصوص به شاهنامه مشور می‌اندیشم (فصل ۲-۴)) که نسخه پهلوی *خداینامگ* به‌عنوان منبعی برای نگارش مفصل‌تر تاریخ ملی ایرانیان مورد استفاده قرار گرفته باشد.

ترجمه‌های مستقیم دیگری از فارسی میانه به فارسی کلاسیک وجود داشته اما ما اطلاعات اندکی از آن‌ها داریم. اغلب، همان‌طور که در مورد *شاهنامه* نیز گفته شده است، اگر یک متن توسط یک شخص با نام زرتشتی به زبان فارسی نو ترجمه شده باشد، آن متن در اصل باید به زبان فارسی میانه بوده باشد. در بسیاری از موارد این فرضیه ممکن است به‌خوبی عمل کند، اما نباید این ادعا را بدون بررسی مناسب منابع بپذیریم. این سؤال در بخش ۲-۴ بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

دانشمندان مسلمان ایرانی از قرن دهم میلادی و پس از آن اغلب مسلط به دو زبان (فارسی / عربی) بودند و به استفاده از منابع عربی عادت کرده بودند و هیچ دلیلی برای آن‌ها وجود نداشت که از این منابع استفاده نکنند. بنابراین به‌عنوان مثال ترجمه عربی ابن مقفع از *خداینامگ* منبع مناسبی برای تاریخ ملی ایران بود زیرا به زبانی ساده نگاشته شده بود که روزانه توسط این محققان استفاده می‌شد و نیازی به بازگشت به متنی با

رسم الخط پیچیده و زبان کهن نبود.

با شروع قرن دهم، مطالب زیادی درباره تاریخ ملی ایران از زبان عربی به فارسی نو ترجمه شد، اما هیچ اشاره‌ای به این نکته وجود ندارد که ترجمه عربی ابن مقفع یا دیگران از *خداینامگ* به زبان فارسی نو ترجمه شده باشد.

علاوه بر این انتقال ادبی از یک زبان به زبانی دیگر، یک سنت شفاهی نیز هم‌زمان در حال اجرا بود. اول از همه این نکته محل تردید بسیار است که ایرانیان به‌عنوان یک ملت، پس از حملات و فتوحات مسلمین دچار یک فراموشی دسته‌جمعی شده باشند، در حقیقت آن‌ها به یادآوری خاطرات دوران گذشته ادامه می‌دادند و می‌توانستند هنگام نوشتن آثار خودشان یا به‌عنوان گزارشگرانی برای دیگران، خاطرات خود را ثبت کنند. در واقع، نباید تصور شود که تاریخ قرن‌های گذشته همیشه باید از یک منبع نوشتاری یا یک سنت شفاهی مکتوب شده نشأت بگیرد. برای پاره‌ای از اطلاعات برآمده از سنت شفاهی به فصل ۱۱-۲-۳ رجوع کنید.

به‌علاوه، در متون نوشتاری «ثابت» نیز یک سنت شفاهی وجود داشته است.^۱ می‌دانیم که یک سنت شفاهی از داستان‌های تاریخی حداقل از دوران پارتیان به بعد (نگاه کنید به فصل‌های ۴-۱ و ۵-۴) وجود داشته است و زمانی که به دوره اسلامی می‌رسیم، مجموعه‌ای از متن‌ها برای اولین بار به زبان عربی ترجمه می‌شوند (فصل‌های ۱-۲-۲ و ۷-۴) و سپس متونی به زبان فارسی نو گردآوری شدند که مطالب خود را یا از سنت شفاهی حماسی (همچون آوازاها، داستان‌ها یا اشعار موزون) در خصوص تاریخ ملی می‌گرفتند یا از ترجمه‌هایی از متون کهن که آن زمان وجود داشت، اما بعدها به‌طور کامل ناپدید شدند. حداقل در بعضی موارد امکان نخست (یعنی سنت شفاهی) به‌مراتب محتمل‌تر است، زیرا نشانی وجود ندارد که برخی از این متون حتی پیش از آن به زبان فارسی میانه نیز کتابت شده باشند.^۲

باین حال، کتاب پهلوی *خداینامگ* و مشتقات بلافصل آن همگی از میان رفته‌اند.

۱. نظریه کلیشه‌ای سنت شفاهی در مطالعات ادبی فارسی و عربی، به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا بسیار مقبول بوده است. هیچ نیازی به درگیر شدن در این بحث طولانی نیست، ولی باید بگویم که مقصود من در کاربرد واژه «ثابت» در این‌جا اشاره به قطعه‌ای است که دارای نوعی ساختار ثابت باشد، نه انتقال آزادانه روایت شفاهی.

۲. توجه کنید که ذکر قهرمانان ایران پیش از اسلام در داستان‌های عربی لزوماً نیازی به رجوع به ترجمه‌ها نداشته است، بلکه حتی ممکن است این ذکریات از ابتدا به عربی نگاشته شده باشند و زمانی هم که این ذکریات ترجمه شده‌اند، منابع‌شان در برخی موارد شفاهی بوده است.

فهرست آثار از میان‌رفته طولانی است: نخست اصل کتاب خداینامگ به زبان فارسی میانه متعلق به قرن ششم میلادی، سپس تمام ترجمه‌ها و نسخه‌های فارسی آن پیش از شاهنامه فردوسی (اگر حقیقتاً چنین نسخه‌هایی وجود داشته)، همچنین ترجمه عربی ابن‌مقفع از *خداینامه* در میانه قرن هشتم میلادی و در نهایت تمام ترجمه‌ها و نسخه‌های عربی از این کتاب متعلق به هزاره اول میلادی. تنها در ابتدای هزاره دوم میلادی است که قطعاتی پراکنده از این کتاب را می‌یابیم، که با شاهنامه منثور به زبان فارسی و همچنین کتاب *غززالسیر* ثعالبی (در حدود سال ۴۱۲ هـ یا ۱۰۲۲ م.) به زبان عربی شروع می‌شود (بنگرید به فصل‌های ۴-۴ و ۴-۵).

هدف این کتاب، مشخص کردن انتقال *خداینامگ* و ترجمه و بازنویسی آن و در نهایت ارزیابی محتویات ابتدایی خداینامه‌ها و نسخه‌های بعدی آن است.

۳-۱-۱ خداینامگ و تاریخ ملی ایرانیان: تعریف اصطلاحات

پژوهش‌های سابق اغلب به‌طور جدی به مانع برخوردند و دلیل آن نه‌تنها این واقعیت است که منابع مرتبط با این کتاب امروزه از بین رفته‌اند، بلکه همچنین سردرگمی مشخصی میان دو تعریف، یعنی *خداینامگ* و تاریخ ملی ایرانیان به‌طور کلی وجود داشته است. این دو اصطلاح قابل جایگزینی با هم نیستند و در ادبیات فارسی و ادبیات عربی در مورد تاریخ ملی ایران روایات زیادی وجود دارد که از خداینامگ حاصل نمی‌شود. علاوه بر خداینامگ، بسیاری از منابع فارسی میانه روایاتی مربوط به تاریخ ملی را شامل می‌شدند و برخی از آنها تا به امروز باقی مانده و به دست ما رسیده‌اند (فصل ۲-۱)، در حالی که بخش دیگری از این روایات به زبان عربی ترجمه شده‌اند (فصل ۲-۱-۲). تمام این منابع در مطالعات مربوط به *خداینامگ* قابل توجه هستند، اما نکته مهم آن است که این منابع با خود *خداینامگ* خلط نشوند. این واقعیت غیر قابل انکار است که اعراب اطلاعات متنوعی درباره ایران قبل از اسلام داشتند.

یکی دیگر از اشتباهات مکرر این است که خداینامگ را با داستان‌های شفاهی اشتباه بگیرند، در حقیقت این دو هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. این امکان وجود دارد که به‌عنوان مثال، فردوسی به‌عنوان روایاتی اضافی برای حماسه خود (فصل ۵-۴) از این سنت شفاهی استفاده کرده باشد، حتی ممکن است که در شاهنامه منثور (فصل ۲-۴) نیز پیشتر چنین اتفاقی افتاده باشد. به این ترتیب هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که پیشنهاد شود

چنین مواردی از اصل *خداینامگ* گرفته شده‌اند، همچنین بخش‌های باقی‌مانده از ترجمه-های عربی *خداینامگ* نیز از چنین ایده‌ای پشتیبانی نمی‌کنند.

سومین اشتباه رایج این است که مطالب *خداینامگ* نسبت به *شاهنامه* فردوسی سنجیده شود. *شاهنامه* فردوسی یک کتاب سترگ است و مسلماً حاوی بخش‌هایی از سنت تاریخ‌نگاری ایران است. اما این کتاب یک منبع متأخر است (یعنی چیزی حدود چهارصد سال پس از *خداینامگ*)، بنابراین نمی‌تواند برای بازسازی مطالب *خداینامگ* مورد استفاده قرار گیرد. چنانچه به‌نظر برسد *شاهنامه* ابومنصورى منبع اصلی *شاهنامه* فردوسی بوده است، ناچاریم بپذیریم که حماسه فردوسی بر پایه منبعی بوده که بر اساس منابع مختلفی گردآوری شده بود (فصل ۲-۴) و *خداینامه* یکی از آن منابع بسیار بوده است.

آیا تنها یک *خداینامگ* وجود داشته یا نسخه‌های گوناگونی از آن وجود داشته است؟ فرضیات شتاب‌زده‌ای که در سال‌های اخیر مطرح شده، عموماً بر پایه روایات منابع عربی بوده است، اما قبل از این‌که به سؤال فوق پاسخ داده شود، باید آن را بررسی کنیم. به‌نظر می‌رسد که شواهد اصلی برای پاسخ به این پرسش اغلب از اخبار مشوش موجود در کتاب تاریخ حمزه اصفهانی (فصل ۱-۶) گرفته شده باشد که از شمار فراوان ترجمه‌های عربی و چندین نسخه خطی از کتاب *خداینامگ* پهلوی سخن گفته است. نباید از این روایات چنین برداشت شود که چندین نسخه گوناگون از کتاب *خداینامگ* وجود داشته است.

سردرگمی میان *خداینامگ* به‌عنوان یک کتاب در زمان ساسانی و سنت‌های مختلف درباره تاریخ ملی ایران، در چند اثر تأثیرگذار اخیر دیده می‌شود.

به‌عنوان مثال می‌توان به یکی از آثار کامرون (۱۹۶۹-۷۰: ۱۰۸-۱۰۷) اشاره نمود. کامرون به وجود چندین روایت گوناگون از خاستگاه اردشیر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «از سویی دیگر *خداینامگ*، نژاد او را به شاهان حماسی اوستایی و سلسله هخامنشی می‌رساند (طبری، نولدکه: ۲، ۳)». با بررسی ارجاع این گفته، به ترجمه آلمانی نولدکه از تاریخ طبری می‌رسیم:

«برخی دیگر نسب او را چنین گفته‌اند: ...»

هیچ اشاره‌ای به *خداینامگ* و هیچ حدس و گمانی از نولدکه در پاورقی‌ها در خصوص هویت منبع این گفتار وجود ندارد. مطلقاً هیچ چیز به این معنی نیست که این بخش از اطلاعات از *خداینامگ* به‌دست آمده باشد. به‌نظر می‌رسد اصل این تفکر ناشی از آن است که این قطعه متعلق به تاریخ ملی ایران بوده و به این ترتیب متعلق به سنت *خداینامگ* و به تبع آن مأخوذ از *خداینامگ* بوده است. حتی جکسون بونر در تک‌نگاشت

خود (۲۰۱۱)، به این سردرگمی افزوده است. او از واژه "سنت خدایانگی" «برای اشاره به تمام متون عربی و فارسی در مورد تاریخ ساسانی به‌شکلی یکسان» استفاده می‌کند (جکسون بونر ۲۰۱۱: ۲۰)، به‌گونه‌ای که این شباهت‌ها همه از *خدا/ینامگ* گرفته شده و هیچ منبع فارسی میانه دیگری ترجمه نشده است.^۱ نمونه جالبی از این خلط در صفحه سی‌وشش این اثر دیده می‌شود: «هر جا که روایت فردوسی با بقیه سنت *خدا/ینامگ* سازگار باشد، می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که یک منبع رسمی ساسانی مسئول این توافق است». حقیقت آن است که ما نمی‌توانیم چنین مطمئن باشیم. فقط می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که یک منبع اولیه وجود دارد، چه در فارسی میانه و چه عربی، چه رسمی و چه غیررسمی، که این منابع بعد از آن به اشتراک گذاشته می‌شوند. چیزی کمتر و بیشتر از این نمی‌دانیم. اغلب ما می‌دانیم که این منبع *خدا/ینامگ* (فصل‌های ۱-۲-۲ و ۶-۴) نیست.

جکسون بونر در اثر دیگر خود (۲۰۱۵: ۲۲) چنین می‌گوید: «تحقیق دقیق نشان می‌دهد که حجم زیادی از اسناد در ژانرهای مختلف و ریشه‌های مختلف باید پشت سنت خدایانامه قرار گیرد. این یک سنت واحد است که به یک متن متصل می‌شود...». حقیقت آن است که *خدا/ینامگ* یا *خدایانامه* عنوان کتاب است و ایده یک «سنت خدایانگی» صرفاً یک مفهوم است که توسط محققان مدرن اختراع شده است و استفاده از این اصطلاح فقط سبب سردرگمی می‌شود.^۲

یک مورد حتی واضح‌تر در اثر تورج دریایی (۲۰۱۰) آمده است، یعنی در بخشی که در خصوص متن پهلوی گزارش شطرنج (فصل‌های ۱-۲-۲ و ۶-۴ را ببینید) چنین گفته شده که ظهور این داستان در متون بعدی فارسی و عربی این تصور را به وجود می‌آورد که این داستان متعلق به سنت خدایانامگ ساسانی بوده و از طریق ترجمه عربی ابن مقفع به نسل‌های بعدی رسیده است. به نظر می‌رسد چنین ادعا می‌شود که هر بخش از این سنت توسط ابن مقفع ترجمه شده است. در حقیقت متن مورد نظر، خود به‌شکلی مستقل از طریق ادبیات پهلوی منتقل شده و هیچ دلیلی ندارد که به واسطه *خدا/ینامگ* یا ترجمه

۱. جکسون بونر در جای دیگر نشان می‌دهد که خود به‌خوبی می‌داند سایر آثار نیز به زبان عربی ترجمه شده بودند.
 ۲. تصادفاً، با تغییری جزئی در واژگان، به‌طور کامل با جکسون بونر موافقم. من نظر وی را این‌طور تصحیح می‌کنم که: بررسی‌های دقیق آشکار می‌سازد که احتمالاً حجم زیادی از اسناد در ژانرهای مختلف و از ریشه‌های متفاوت در پس سنت تاریخ‌نگاری ملی ایرانی قرار دارد. این سنت، سستی واحد نیست که به یک متن خاص مرتبط شود. جمع‌بندی‌های بیشتر جکسون بونر درباره ترجمه ابن مقفع و تاریخ متنی *خدا/ینامگ* اساساً با نظریات من متفاوت است. بونر در صفحه ۴۸ کتاب خود، حتی ابهام این اصطلاح را می‌پذیرد ولی همچنان بر استفاده از آن اصرار می‌ورزد.

ابن مقفع به روزگاران بعدی رسیده باشد.

سردرگمی که توسط ایران‌شناسان ایجاد شده است، مفاهیم نادرستی از آنچه *خداینامگ* خوانده می‌شود ایجاد کرده و موجب اشتباه بیشتر در میان دانشمندان اواخر عهد باستان شده است. هاوارد جانستون (۲۰۱۰: ۳۵۳-۳۴۱) با تکیه بسیار زیاد بر مطالعات زیو رابین، هر بخش بازمانده از تاریخ ملی ایرانیان در متون فارسی و عربی را مربوط به *خداینامگ* می‌داند و حتی تا آن‌جا پیش می‌رود که از «شاعرانی که از طریق آن‌ها *خداینامگ* منتشر شد» سخن می‌گوید (ص ۳۴۳). چنین ادعایی در حقیقت خلط میان یک کتاب خاص یعنی تاریخ عمومی ایران و همچنین حماسه‌های شفاهی است که هیچ‌گونه وابستگی به *خداینامگ* مکتوب ندارند و هر کدام به شکل‌های گوناگون راه خود را در ادبیات فارسی و عربی پیش از قرن دهم میلادی یافته‌اند.

اما آیا این موضوع اهمیتی در نگارش تاریخ پارتیان و ساسانیان دارد؟ اگر افسانه‌هایی که پس از قرن هشتم میلادی در ایران و مناطق اطراف آن به گردش درآمد منسوب به تاریخ سلطنتی متعلق به ایران پیش از اسلام باشد، این روایات دارای پیشینه‌ای تاریخی می‌شوند که اغلب لایق آن نیستند: به‌عنوان مثال افسانه‌های متأخر اغلب بیش از آن‌که متونی تاریخ‌نگارانه باشند، باید از دید تولیدات ادبی نگریسته شوند.^۱

این به آن معنا نیست که این روایات بنا بر این تعریف، هیچ‌گونه ارزش تاریخی ندارند. آن‌ها کمکی ارزشمند برای بازسازی تاریخ هستند، اما بخشی از سنت تاریخ‌نگاری رسمی نیستند. به همین ترتیب، ما نمی‌توانیم از این شواهد جعلی استفاده کنیم تا تنش‌های بین دیدگاه‌های سلطنتی و روحانیون را بشناسیم. چنین تنش‌هایی باید وجود داشته باشد، چراکه «دستگاه دینی زرتشتیان» در دوره ساسانی دارای ثروت و قدرتی تأثیرگذار بود اما به‌نظر می‌رسد *خداینامگ*، تا آن‌جایی که ما می‌دانیم، ابزاری برای استفاده در این تنش‌ها نبوده است (فصل ۱-۶).

آنچه مهم است، توجه به این نکته است که هنگام سخن گفتن از پیکره متون ایران پیش از اسلام، بلافاصله معنای سنت خداینامه‌ای یا بدتر از آن، خود کتاب *خداینامگ* تداعی نشود. ترجمه این مفهوم به «سنت کتاب پادشاهان» نیز چندان بهتر نیست. وقتی از روایات مربوط به تاریخ ایران صحبت می‌کنیم و نمی‌توانیم پیوند قاطع با *خداینامگ* واقعی را نشان

۱. به دنبال پورشریعی (۲۰۰۸)، گازرانی (۲۰۱۶) قویاً به این معتقد است که حماسه‌های سیستانی (فصل ۷-۴) باید به مثابه آثار تاریخ‌نگاری در نظر گرفته شوند و این که این آثار حاوی بازمانده‌هایی از تاریخ پارتیان هستند؛ هرچند شواهد این فرضیه ناکافی است.

دهیم، باید به‌طور کامل از واژه خداینامگ اجتناب کرد و به‌طور کلی از تاریخ ملی ایران و سنت آن صحبت کرد. با این رویکرد، خداینامگ تنها بخشی از این سنت است. به‌شکلی مشابه این، اشتباه است که ما به‌عنوان مثال تمام اطلاعات موجود در متون عربی را سنت طبری بخوانیم و به این شکل تاریخ طبری را با روایات مختلف خلط کنیم. از این رو، اصطلاحاتی که در این کتاب استفاده می‌شود، اختلافی سخت بین موارد زیر را ایجاد می‌کند:

الف) *خداینامگ* کتابی بوده که ظاهراً به زبان فارسی میانه و در حدود قرن ششم میلادی نگاشته شده است و پس از آن از میان رفته و هیچ‌گونه نشانی از زبان اصلی آن بر جای نمانده است.

ب) کتاب *السیر* (یا *سیرالملوک* و یا *سیرالملوک عجم* و عناوین مشابه آن)^۱ یعنی همان ترجمه عربی کتاب *خداینامگ*، اشاره به ترجمه یا ترجمه‌های عربی کتاب فارسی میانه خداینامگ دارد.

ج) شاهنامه اشاره به پاره‌ای از متون دارد که به زبان فارسی کلاسیک نگاشته شده و از میان آن‌ها تنها *شاهنامه فردوسی* باقی است و از سایر شاهنامه‌ها تنها بخش‌هایی باقی مانده است.

د) تاریخ ملی ایران اشاره به تمام روایاتی دارد که در خصوص تاریخ ایران پیش از اسلام، توسط نویسندگان کهن به زبان‌های فارسی میانه، فارسی کلاسیک و عربی نگاشته شده‌اند.^۲

ه) سنت کتاب شاهان، عنوانی عمومی است که من در این کتاب به‌ندرت از آن استفاده کرده‌ام تا از سردرگمی جلوگیری شود. این اصطلاح به موارد نگاشته در بندهای الف و ب و ج اشاره دارد.

۱. متأسفانه در منابع عربی و فارسی، *سیرالملوک* همیشه به ترجمه کتاب *خداینامگ* اشاره ندارد، بلکه ممکن است بعضاً به صورت مبهم و عام به‌عنوان «حکایات یا حتی شیوه زندگی شاهان ایرانی» استفاده گردد. چیزی که باعث سردرگمی بیشتر می‌شود این است که تعدادی کتاب دیگر نیز، که هیچ ارتباطی با «سنت کتاب شاهان» ندارند، دارای عنوان *سیرالملوک* هستند. مانند سیاست‌نامه نظام‌الملک که در آن (ص ۲۹۸) *سیرالملوک* عنوان اصلی اثر است که به سال ۴۸۵ هـ (۱۰۹۲ م.) نگاشته شده و فقط به صورت قراردادی *سیاست‌نامه* خوانده شده است.

۲. استفاده از واژه «ملت» یا «ملی» غالباً محدود به قرن نوزدهم میلادی و پس از آن است. اما از آن‌جا که ایرانیان به‌عنوان اشخاصی متفاوت از دیگران، ایده روشنی از خودشان داشته‌اند (مقایسه کنید با واژه فارسی میانه *Ērān* (ایران) و *Anērān* (انیران))، اجتناب از این واژه را غیرضروری دانستم.

ل) سنت خداینامگی اصطلاحی سردرگم‌کننده است که من در این کتاب از استفاده از آن اجتناب کرده‌ام.

۲-۱ منابع تاریخی فارسی میانه

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، هیچ متن یا روایتی در منابع فارسی میانه وجود ندارد که بتوان آن را به‌عنوان کتابی با نام «خداینامگ» تعبیر کرد و تا آن‌جا که من می‌دانم، هیچ محقق‌ای ادعا نکرده که متنی باید مترادف با *خداینامگ* در نظر گرفته شود یا حداقل حاوی بخش‌هایی از این کتاب است.

با این حال، ما چندین متن به زبان فارسی میانه داریم که حاوی مطالب تاریخی هستند.^۱ مهم‌ترین متون کاملاً تاریخی عبارتند از: یادگار زریران و کارنامه اردشیر بابکان. این دو متن به‌طور خلاصه در فصل ۱-۲-۱ و ۱-۲-۲ معرفی می‌شوند. این دو متن هیچ‌گاه به‌عنوان بخشی از *خداینامگ* مشخص نشده‌اند و همان‌طور که بعداً خواهیم دید، تا آن‌جا که تحلیل من اجازه می‌دهد می‌توانیم ادعا نماییم آن‌ها با این کتاب چندان مشترک نیستند. روابط این دو متن با متون دیگری همچون شاهنامه فردوسی، *غررالسیر* ثعالبی و تاریخ طبری، در فصل چهارم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سایر آثار نیز حاوی مطالب تاریخی هستند (فصل ۱-۲-۳)، اما باز هم نشانه‌ای از این وجود ندارد که برگرفته از *خداینامگ* باشند.

در حال حاضر می‌دانیم که نخستین شاهان ساسانی در قرن سوم میلادی کتیبه‌هایی از خود بر جای می‌گذاشتند و بر این اساس بسیاری مانند یارشاطر (۱۹۸۳: ۳۹۲-۳۹۳) فرض می‌کنند که سابقه ثبت و نگهداری وقایع تاریخی بسیار قدیمی است. با وجود این، این حدس و گمان است و ما هیچ شواهد مثبتی از وجود کتاب‌های تاریخی به زبان فارسی میانه قبل از قرن ششم نداریم و به‌نظر می‌رسد اکثریت قریب به اتفاق نوشته‌های پهلوی زودتر از این تاریخ نوشته نشده باشند.^۲

۱. در اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان، مطالب تاریخی زیادی وجود دارد که متعلق به حوزه متون تاریخی است، اما سنت کتاب پادشاهان از زمان ساسانیان آغاز می‌شود. برای مطالب تاریخی موجود در اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان بنگرید به: Gershevitch (1968), Hintze (2009), & Huyse (2009).

۲. به‌تازگی و در زمینه‌ای دیگر، فن‌بلادل (۲۰۰۹: ۶۳-۲۳) درباره وجود متون هرمسی به زبان پهلوی در سده چهارم میلادی استدلال کرده است، هرچند که استدلال‌های او چندان قانع‌کننده نیست. مشخص کردن قدمت متون فارسی میانه بسیار دشوار است زیرا نسخه‌های خطی موجود از این متون بسیار متأخر هستند و معمولاً

۱-۲-۱ یادگار زیریران

در حال حاضر عموماً تصور می‌شود که کتاب *یادگار زیریران* در دوره اشکانیان شکل گرفته است و در قالب شفاهی احتمالاً به دوران پیش از پارتیان می‌رسد.^۱ این متن شامل شواهدی است که نشان می‌دهد متن آن در قالب منظوم بوده است، اما مگر نمی‌توان متن اصلی را در بخش‌هایی مستقل در یک فرم وزنی بازسازی کرد؟ احتمالاً در ابتدا این داستان یک روایت حماسی از دوره اشکانیان بوده و تنها طی انتقال آن به زبان فارسی میانه، ساختار وزنی خود را از دست داده است. منشأ وزنی این اثر، این احتمال را مطرح می‌کند که این داستان پیش از مکتوب شدن، به شکلی شفاهی نقل می‌شده است. بسیاری از ویژگی‌های رایج شعر شفاهی، مانند قافیه‌ها و توصیفات انتزاعی، هنوز در این متن برجسته و احتمالاً نمایانگر منشأ شفاهی متن است. این که آیا نگارش و مکتوب ساختن متن و همچنین ترجمه آن به زبان فارسی میانه در یک زمان مشخص اتفاق افتاده یا در طول زمان رخ داده، مشخص نیست اما در هر صورت مشخص است که کاتبان متن، صورت وزنی این داستان را درک نمی‌کرده‌اند و ساختار کلی آن را بر هم زده‌اند.

این داستان در صورت مکتوب خود بسیار کوتاه است (هفده صفحه متن ویراسته). این یک متن کامل است و با عنوان متن آغاز می‌شود^۲ و در بخش اول داستان گشتاسب و چگونگی گرویدن او به زرتشت را نقل می‌کند و با شکست خیونیان و پادشاه ایشان به نام ارجاسب به پایان می‌رسد. این داستان هیچ ارتباطی را با حلقه سیستانی نشان نمی‌دهد و هیچ کدام از پهلوانان سیستانی در آن حضور ندارند.^۳ از سوی دیگر، شخصیت‌های این متن در *شاهنامه* فردوسی به خوبی شناخته شده هستند و نشان‌دهنده تداوم سنت است (گشتاسب، ارجاسب، بستور = نستور، ویدرفش، اسپندیاد = اسفندیار و...).

قدیمی‌تر از قرن هجده میلادی نیستند و ناسخان، که بسیاری از آنها به درستی زبان این متون را نمی‌فهمیدند، باعث شده‌اند تاریخ‌گذاری این متون بر پایه سبک و الگوهای زبان‌شناسی دشوار شود.

1. E.g., Cereti (2001): 184-187, 200-202, and Safā (1374): 62-63.

۲. یادداشتی به زبان فارسی کلاسیک در پایان نسخه خطی، متون پهلوی ۱: برگه ۱۷۰، از این داستان با عنوان شاهنامه گشتاسب یاد کرده اما سابقه استفاده از این عنوان چندان کهن نبوده و تفسیر ناسخ این متن تحت تأثیر کتاب *شاهنامه* فردوسی است.

۳. همان‌طور که در فصل ۱-۵ ذکر خواهد شد، خاندان سام بعداً به‌عنوان دشمن دین جدید معرفی می‌شوند.

۲-۲-۱ کارنامه اردشیر بابکان

متن فارسی میانه *کارنامه اردشیر بابکان*^۱ یک تک‌نگاشت کوتاه است که ویراست مدرن آن کمتر از هفتاد صفحه است.^۲ این متن معمولاً به‌عنوان یک متن افسانه‌ای در نظر گرفته می‌شود اما حقیقت آن است که بخش عمده‌ای از این متن هوشیارانه نگاشته شده است.^۳ تأسیس شهرها، ولایات و آتشکده‌ها در چند فصل (فصول پنج، نه، یازده)، شبیه به سبک منابع تاریخی و احتمالاً *خداینامه* است، مانند سخنان برتخت‌نشینی اردشیر (صص ۷۶-۷۸)، که به نظر می‌رسد بخشی الحاقی باشد و ممکن است بخشی از متن اصلی نباشد. متن این داستان در نسخه فارسی میانه Mk که در تاریخ ۱۳۲۲ رونویسی شده به‌جا مانده و در صورت کنونی‌اش نمی‌تواند قدیمی‌تر از قرن نهم میلادی باشد.^۴ اما احتمالاً مطالب آن به دوره ساسانی بازمی‌گردد. متن کارنامه در صورت کنونی خود، از ترجمه عربی ابن مقفع جدیدتر است اما از شاهنامه متشور کهن‌تر است (فصل ۲-۴). ابتدا و انتهای این متن کاملاً مشخص است و بدنه اصلی آن شرح مختصری از داستان اردشیر اول ساسانی است. این داستان که با تاریخ ملی ایران مرتبط شده، در ابتدای خود (۱:۱-۲) اشاره مختصری به پیش‌زمینه‌ها (داستان اسکندر و کدگ خدایان) دارد و سپس گزارشی از نسب اردشیر که آن را به داریوش (دارای داریان) گره زده است (۱:۷ و ۱:۱۹)، به‌دست می‌دهد.^۵ این نگرانی بسیار قوی در مورد مشروعیت سلسله و تداوم خط سلطنتی ایران پس از اردشیر (فصل‌های چهارده، یازده) را نشان می‌دهد. اهمیت مشروعیت سلطنتی در بخش (۸:۱۰) بسیار روشن است، جایی که ذکر شده خدایان نهایتاً دشمنان خارجی همچون ضحاک، افراسیاب و اسکندر را نابود کردند. متن، اشاره به جنگ‌های چندگانه بدون نام بردن از هیچ قهرمان یا توصیف حماسی دارد، اگرچه در بسیاری از عبارات فرصتی عالی

۱. ارجاعات مربوط به ویرایش گرنه است.

2. Pahlavi Texts II: 65-128.

ویرایش گرنه که این احتساب صفحات بر اساس آن است، شامل ارائه متن پهلوی نیست، بنگرید به:

Safā (1374): 64-65.

۳. شهرت این متن به‌عنوان یک کتاب افسانه‌ای، تا حدودی به این واقعیت بستگی دارد که افسانه‌ای‌ترین قسمت کتاب، یعنی فرار اردشیر از دربار اردوان، شاید پررنگ‌ترین بخش آن باشد و ممکن است دانشمندان تعابیل داشته باشند که تمام متن را به همان اندازه افسانه‌ای ببینند. این که این متن به روشی تاریخی نوشته شده است، به آن معنا نیست که مطالب آن کاملاً تاریخی بوده است.

4. Grenet (2003): 26.

۵. توصیف اردشیر کی نشان‌دهنده پیوند با اصل و نسب کیانی دارد. همچنین ذکر فرّه کیانی (۲۴ و ۴:۱۷) در این متن (khwarrah ī Kayīn) این استمرار را تقویت می‌کند.

برای انجام چنین کاری وجود داشته است (فصل پنج، شش، هفت).^۱ تنها ویژگی قهرمانانه که قابل سنجش با روایات فردوسی یا یادگار زیریران است، توضیحی کوتاه از قدرت غیرطبیعی شاپور پسر اردشیر است، زمانی که او قادر به کشیدن سطل بزرگ پر از آب از درون یک چاه توصیف می‌شود (۱۳:۱۰). این صحنه یادآور یکی از چندین داستانی است که در خصوص رستم روایت شده، مثلاً داستانی که در آن رستم به تنهایی یک تخته‌سنگ بسیار بزرگ را از روی زمین بلند می‌کند.^۲

متن کارنامه به شدت زرتشتی‌مآب است و به نظر می‌رسد تصورات یکتاپرستی در این متن تنها منعکس‌کننده اشتباهات جزئی اصطلاحات مربوط به الهیات است. به‌ویژه در بخش (۱۲-۱۱: ۸)، جزئیاتی از رسوم زرتشتی را نشان می‌دهد، مانند «واژ گفتن و آفرینگان» که توسط اردشیر قبل از صرف غذا خوانده می‌شود. درحالی‌که اشاره کردن به ایجاد آتشکده‌ها می‌تواند خاطره‌ای صرفاً تاریخی باشد، این جزئیات کوچک از زندگی روزمره، شواهدی قوی‌تر از میرا بودن متن از نفوذ سنت اسلامی است. اعراب (تازیگان) به‌عنوان دشمنان اردشیر ذکر شده‌اند اما این تنها اشاره به آن‌هاست و می‌توان حدس زد بر اساس این شواهد، متن متعلق به پیش از قرن هشتم میلادی است.

آگاتیاس، مورخ یونانی، روایتی از تولد اردشیر (Artaxares) ارائه می‌دهد و می‌گوید ایرانیان این داستان را در بایگانی‌های سلطنتی خود ثبت کرده‌اند. این روایت کوتاه‌تر از آن است که بتوان گفت برگرفته از متن کارنامه است یا متأثر از نسخه‌ای مستقل از یک داستان ناشناخته. دیدگاه ضد ساسانی متن به‌وضوح نشان می‌دهد که روایات آن توسط آگاتیاس یا واسطه مسیحی او، سرجیوس، دستکاری شده است.

۳-۲-۱ دیگر کتاب‌های دارای مطالب تاریخی

به‌جز متن کارنامه و یادگار زیریران، هیچ متن پهلوی دیگری بر حوادث تاریخی تمرکز ندارد. با این حال، ممکن است اشاراتی تاریخی در سایر کتاب‌های پهلوی به‌دست آید.^۳

۱ در این متن به سیستانی‌ها اشاره نشده اما این کاملاً طبیعی است، زیرا آن‌ها در دوران نخستین تاریخ جای داشتند. اما شاید بتوان از این شاهد چنین برداشت کرد که در زمان نگارش این متن، هنوز حلقه پهلوانان سیستانی به تاریخ ملی ایرانیان متصل نشده بودند.

2. Firdawsī, *Shāhnāme* III: 380-381

۳. در این فصل به بحث در مورد ادبیات اندرزنانه‌ها نمی‌پردازیم. برای بحث بیشتر در این خصوص بنگرید به فصل ۲-۲ و همچنین:

متن شهرستان‌های ایرانشهر، که ویرایش مدرن آن تنها شش صفحه و نیم است و از لحاظ جغرافیایی سازماندهی شده، فهرستی است از اسامی شهرهایی که پادشاهان مختلف و چند نفر دیگر برپا کرده بودند، همراه با برخی اطلاعات پراکنده در مورد فعالیت‌های ساختمان‌سازی دیگر، ایجاد آتشکده‌ها و چند یادداشت تاریخی. ساختار کلی این متن به این شکل است: شهر «فلان» توسط «فلان» پسر «بهمان» برپا شد. این متن حاوی اطلاعات تاریخی اندکی است، اما آنچه قابل توجه است این نکته است که چنین گزاره‌هایی در خصوص فعالیت‌های ساختمانی، اغلب در متون عربی و فارسی کلاسیک نیز تکرار می‌شود و به نظر می‌رسد الگوی ادبی آن در ادبیات فارسی میانه بوده است. نسخه نهایی این متن توسط ناشر آن به قرن هشتم میلادی تاریخ‌گذاری شده است.^۱

دیگر متن کوتاه پهلوی «گزارش شطرنج یا نهادن نیو اردشیر» است که به داستان اختراع بازی شطرنج و تخته‌نرد در عهد خسرو انوشیروان می‌پردازد. این متن در نسخه خطی MK باقی مانده اما هیچ‌گونه فرضیه‌ای در خصوص تاریخ دقیق نگارش آن مطرح نشده است.^۲ اگرچه این متنی تاریخی نیست اما مطالب آن بعدها در سنت کتاب شاهان راه یافت و این موضوع در فصل ۶-۴ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

متن کوتاه مشابه دیگر، داستان «خسرو قبادان و ریدگی» است^۳ که به شرح آداب و رسوم درباری در عهد خسرو انوشیروان می‌پردازد و در این متن خسرو انوشیروان دانسته‌های پسر جوانی را در خصوص آداب درباری می‌آزماید. اگرچه این متن اثری تاریخی نیست اما مطالب آن به کتاب غرزالسیر ثعالبی راه یافته است و این موضوع در فصل ۶-۴ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

این سه کتاب کوتاه، به‌طور دقیق به تاریخ ملی ایران مرتبط است زیرا بعدها در تعدادی از منابع عربی و فارسی ارائه شده است.

گاهی برخی از متون مذهبی پهلوی حاوی اطلاعات تاریخی هستند. از جمله این آثار می‌توان به دانشنامه دینکرد، بندهشن و متن آخرالزمانی یادگار جاماسب و زند و همن یسن اشاره نمود. اگرچه این احتمال ناممکن نیست که گردآورنده شاهنامه مشور چنین

چنین مطالبی به‌طور گسترده در ادبیات کلاسیک عربی و فارسی یافت می‌شود و در برخی موارد حتی می‌توان تناظرات روشنی بین نسخه‌های پهلوی و عربی یا فارسی کلاسیک پیدا کرد، اما این جملاتِ قصار توجه چندانی به موضوعات تاریخی ندارند.

1. Daryaei (2002): 1.
 2. Cereti (2001): 203-205, and Panaino (1999).
 3. Pahlavi Texts I: 27-38.

آثاری را می‌شناخته است، اما برقرار کردن ارتباط مشخصی میان آن‌ها و سنت کتاب شاهان کار آسانی نیست.^۱

علاوه بر کتاب‌هایی که ما می‌توانیم آن‌ها را در اختیار داشته باشیم، ارجاعات زیادی به کتاب‌های پهلوی، به اصل یا ترجمه آن‌ها و به آثار عربی و فارسی وجود دارد. به‌عنوان نمونه، در *سیاست‌نامه* خواجه نظام‌الملک، اشاره‌ای به یک رساله ناشناخته (*kumtāse*) وجود دارد که حاوی اطلاعاتی در خصوص شاهان پیش از اسلام ایران بوده است. بعضی از این کتاب‌ها ممکن است افسانه‌ای و غیرواقعی باشند، درحالی‌که پاره‌ای از آن‌ها احتمالاً کتاب‌هایی واقعی بودند. چند کتاب پهلوانی که دارای محتوای تاریخی بودند و به زبان عربی ترجمه شده‌اند، در فصل‌های ۲-۲ و ۲-۳ مورد بحث قرار می‌گیرند.

۱-۳ منابع کهن به دیگر زبان‌ها

تعداد بسیاری از متون به زبان‌های یونانی، لاتین، سریانی و ارمنی که قبل از سال ۶۵۱ نوشته شده‌اند یا حاوی اطلاعات تاریخی در مورد ایران پیش از اسلام یعنی پیش از سال ۶۵۱ م. هستند، برجای مانده‌اند. بسیاری از این منابع به پژوهش ما مربوط نمی‌شوند، چراکه بسیاری از آن‌ها بر اساس اطلاعات شاهدان معاصر هستند و هیچ نشانه‌ای از استفاده از منابع سنت ایرانی همچون کتاب *خدا/ینامگ* در آن‌ها دیده نمی‌شود. در بخش بعدی، کتاب تواریخ آگاتیاس را بیشتر مطالعه خواهیم کرد زیرا محتویات آن ممکن است تا حدی به کتاب *خدا/ینامگ* مرتبط باشد. برخی از منابع دیگر به‌طور خلاصه در بخش ۱-۳-۲ ذکر شده است.

۱-۳-۱ آگاتیاس

درحالی‌که منابع دیگر یونانی^۲ نیز دارای روایات تاریخی مهمی هستند، کتاب تواریخ آگاتیاس از یک حیث منحصر به فرد است زیرا چنین ادعا می‌کند که بسیاری از روایات

۱. برای این متون بنگرید به:

Cereti (2001): 41-78 (the *Dēnkard*); 87-105 (the *Bundahishn*); 134-138 (*Ayādgār ī Jāmaspīg*); 127-134 (*Zand ī Wahman Yasn*).

۲. فرضیه امید سالار (۲۰۱۱: ۳۶-۳۵) در خصوص اشاره کنسیاس به *basilikai diphtheria* بدون هیچ پشتوانه‌ای است و هیچ دلیلی بر فرض وجود کتابخانه هخامنشی درباره تاریخ پارسی یا حماسه اولیه هخامنشیان و بایگانی سلطنتی وجود ندارد. بسنجید با:

Cameron (1969-70): 162.